در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۹۹
کتاب الحج

جلسه 80

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در مسئله 37 تحریر الوسیله است که اگر کسی خودش را برای خدمت در حج (که در مسئله طریق الحج است، نباید کلمه طریق را بیاورند) اجیر کند و مبلغی که به عنوان اجرت به او می‌دهند به اندازه استطاعت باشد، در اینجا هم بعد الاجاره حج بر او واجب است. در اینجا این بحث مطرح شد که آیا از آیه شریفه: «لِلَّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ» خصوصاً از کلمه «حِجُّ البَيتِ» نمی‌توان استفاده کرد که سیر إلی الحج و ذهاب إلی البیت واجب نفسی است و اگر واجب باشد کسی که خودش را اجیر کرده، این سیر الآن بعد الاجاره ملک دیگری می‌شود، حال که ملک دیگری شد این سیر را به قصد انجام اجاره انجام می‌دهد و نمی‌تواند به عنوان لله تبارک و تعالی انجام بدهد.

ارزیابی دیدگاه مرحوم حکیم

گفته شد مرحوم حکیم از آیه چنین استظهاری را کرد که از آیه استفاده می‌شود «الذهاب إلی البیت واجبٌ بالوجوب النفسی». محقق خویی(ره) و مرحوم والد ما می‌فرمایند: ما از آیه چنین استفاده‌ای نمی‌کنیم؛ زیرا درست است که «حجّ البیت» در آیه به معنای ذهاب إلی البیت است، اما این برای انجام اعمال حج است؛ یعنی آیه می‌خواهد بگوید مردم به حجّ بروند، اما خود رفتن مطلوبیتی برای شارع متعال ندارد.

شبیه این‌که خداوند به حضرت ابراهیم(ع) می‌فرماید: «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ»[1]، که در این آیه «يَأْتُوكَ رِجالًا»؛ پیاده می‌آید یا «عَلى كُلِّ ضامِرٍ»، اینها برای خدای تبارک و تعالی مطلوبیت ندارد و آنچه مطلوب است خود اعمال حج است، در این آیه نیز بگوئیم «لِلَّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ»، منتهی بیت جایی است که انسان در خانه خودش که نمی‌تواند این عمل را انجام بدهد، باید از شهر خودش به آنجا برود تا بتواند این اعمال را انجام بدهد و یک مقدمه‌ی مهمی دارد، لذا خداوند می‌فرماید: برای حج بروید.

نمونه دیگر، آیاتی است که درباره جهاد آمده که خداوند می‌فرماید: وقتی به شما می‌گوئید به جهاد بروید چرا «اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»[2]؛ بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید). اینطور نیست که بگوئیم نفس نشستن و حرکت نکردن مبغوضیت دارد، بلکه ترک الجهاد مبغوضیت دارد، منتهی علامت روشن ترک الجهاد این است که در خانه‌هایشان بنشینند و به زمین بچسبند وگرنه نفس این خودش مبغوضیت ندارد. لذا در این آیه علامت مهم برای انجام دادن حجّ، رفتن به سمت بیت است، کسی که می‌رود حتماً حجّش را انجام می‌دهد. پس آیه ظهور در این ندارد که خود سیر و ذهاب وجوب نفسی دارد.

دیدگاه والد معظّم(ره) و ارزیابی آن

مرحوم والد ما به یک نکته اضافه‌ای اشاره کرده و می‌فرماید: اگر از این قسمت اول آیه یعنی «لِلَّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيتِ» استفاده کنیم «الذهاب إلی الحج» یا «إلی البیت» وجوب نفسی دارد، «سبیل» در «مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبيلًا» دیگر لغو می‌شود. ایشان می‌فرماید: «إن حمل حجّ البیت علی ذلک المعنی (یعنی بر وجوب نفسی) لا یجتمع مع قوله "مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبيلًا" من جهة أنه علی هذا التفسیر یکون ذکر السبیل لغواً لا فائدة فیه»[3]؛ آیه می‌فرماید: «مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبيلًا»، اگر ما بیائیم حج را به معنای سیر و وجوب سیر بگوئیم (یعنی بگوییم: «یجب علیک السیر إلی البیت»)، پس چرا خداوند این «سبیلاً» را اینجا آورده است؟!

ما هر چه دقت کردیم که در ذهن شریف ایشان چه بوده و چگونه لغویّت لازم می‌آید متوجه نشدیم! به نظر ما لغویتی لازم نمی‌آید. اینجا اولاً، اگر ما وجوب سیر را به نحو نفسی بفهمیم یا به نحو مقدمی بفهمیم، این «سبیلاً» تمییز برای «استطاع» است، مستطیعی که سبیل پیدا کند؛ یعنی مستطیعی که استطاعتش این است که بتواند برود. اگر مؤید نشود اما لغویت لازم نمی‌آید. «سبیلاً» خصوصیت استطاعت را بیان می‌کند؛ یعنی واجب است سیر به بیت برای کسی که استطاعت این سیر را دارد.

ثانیاً، ما قبلاً وقتی این آیه را معنا می‌کردیم گفتیم که این «سبیلاً» در اینجا سبیل لغوی (یعنی «مَنِ استَطاعَ إِلَيهِ سَبيلًا» یعنی «من استطاع إلیه طریقا») نیست، بلکه این سبیل در اینجا به معنای «قدرت» است؛ یعنی کسی که یک استطاعت و قدرت خاصی را دارد.

بنابراین «من استطاع إلیه» یک استطاعت خاصی را، استطاعت خاصش این است که مخارج زاد و راحله و رفت و برگشت و همه اینها را داشته باشد، مخارج عیالش را داشته باشد و لذا در روایات گاهی اوقات وقتی آیه را می‌خوانند از امام(ع) سؤال می‌کنند سبیل چیست؟ حضرت می‌فرماید: «صحة البدن، نفقة الزاد و الراحلة، نفقة العیال»، اینها را سبیل می‌گویند. لذا این سبیل در اینجا سبیل لغوی نیست تا ما بگوئیم آیا ذکرش لغو می‌شود یا نه؟! یعنی بگوئیم اگر «حجّ البیت» را گفتیم وجوب سیر از آن استفاده می‌کنیم، «من استطاع إلیه سبیلاً» لغو می‌شود. لذادر اینجا لغویت لازم نمی‌آید. اگر هم سبیل را لغوی بگیریم معنا روشن است می‌گوئیم این سیر واجب است برای کسی که استطاعت این سیر را دارد.

جمع‌بندی بحث

مرحوم حکیم می‌فرماید: آیه ظهور در این دارد که سیر و ذهاب إلی الحج واجبٌ بالوجوب نفسی است که ما به تبع مرحوم سید، محقق خویی(ره) و مرحوم والدمان این را نپذیرفتیم. حال این گروه مثل مرحوم سید، محقق خوئی و جمع زیادی می‌گویند ما روایاتی هم داریم که از این روایات استفاده می‌شود که سیر خودش موضوعیت ندارد. گفتیم باید دید مرحوم حکیم با این روایات چه می‌کند؟ یعنی شاید بگوئیم اگر شما مرحوم حکیم از آیه یک چنین استظهاری می‌فرمائید (که «الذهاب إلی الحج واجبٌ بالوجوب النفسی»)، باید به وسیله این روایات دست از این ظهور برداریم؛ زیرا آیه نمی‌تواند قرینه بر تصرف روایت باشد، امام علیه السلام با توجه به احاطه کاملی که دارد، وقتی یک مطلبی را ذکر می‌کند معلوم می‌شود این قرینه برای تصرف در آیه است.

بررسی روایات در مسئله

در اینجا سه روایت وارد شده است.

روایت اول

وَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) الرَّجُلُ يَمُرُّ مُجْتَازاً يُرِيدُ الْيَمَنَ أَوْ غَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ وَ طَرِيقُهُ بِمَكَّةَ فَيُدْرِكُ النَّاسَ وَ هُمْ يَخْرُجُونَ إِلَى الْحَجِّ فَيَخْرُجُ مَعَهُمْ إِلَى الْمَشَاهِدِ أَ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ.[4]

معاوية بن عمار می‌گوید: یک کسی می‌خواهد از مکه عبور کند؛ یعنی از اول گفته از مکه عبور کنم و به بلاد دیگری بروم، آنجا می‌بیند مردم برای حج محرم می‌شوند آنجا می‌گوید: ما تا اینجا آمدیم (ولو اینکه از بلد خودش تا آنجا قصد حج نداشته) و محرم می‌شود، سائل می‌گوید آیا این حجة الاسلامش مجزی است یا نه؟ امام(ع) می‌فرماید: بله.

مرحوم حکیم می‌فرماید: این روایت «ظاهر فی أن خروجه إلی المشاهد لم یکن بقصد غایة اخری و إنما کان لمحض الحج»؛ از این روایت معاویة بن عمار استفاده می‌شود که از اول به قصد حج خارج شده است.

روایت دوم

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) الرَّجُلُ يَخْرُجُ فِي تِجَارَةٍ إِلَى مَكَّةَ أَوْ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ فَيُكْرِيهَا حَجَّتُهُ نَاقِصَةٌ أَمْ تَامَّةٌ قَالَ لَا بَلْ حَجَّتُهُ تَامَّةٌ.[5]

در این روایت، راوی می‌پرسد: کسی برای تجارت به مکه می‌رود، یا این‌که خودش شتر دارد که این شترهایش را برای تجارت کرایه می‌دهد و با خود می‌گوید: من هم که شترهایم را کرایه می‌دهم خودم یک حجی انجام بدهم، امام(ع) می‌فرماید: حجّ تام است.

دیدگاه مرحوم حکیم و ارزیابی آن

مرحوم حکیم درباره روایت دوم می‌فرماید: «و الصحیح الثانی فانما یدل علی أنّ حجّه و هو کریٌ أو یحمل التجارة إلی مکة صحیحٌ و هو لا یقتضی خروج السیر من المیقات عن الحج و عدم لزوم التعبد و التقرب به»؛ چون اینجا وقتی ما می‌گوئیم سیر، چند قسمت دارد؛ یک قسمت من البلد إلی المیقات است، یک قسمت من المیقات إلی مکه است، ایشان می‌فرماید این آدم کریّ است؛ یعنی شغلش این بوده که شتر کرایه می‌داده و یا خودش با شترهایش به قصد تجارت به مکه می‌رفته است.

ایشان می‌فرماید: از روایت استفاده نمی‌شود اگر از میقات تا مکه بدون قصد قربت این راه را طی کند باز هم مجزی و کافی است، «لأن وقوع العمل علی وجه العبادة یتوقف علی صدورها عن داعی القربة»؛ بالأخره وقتی محرم شد اینجا باید به قصد قربت برای بیت برود، «علی نحوٍ یکون ذلک الداعی صالحاً للاستقلال فی الداعویه و هو لا ینافی وجود داعٍ آخر کذلک»؛ این شخص از خود میقات تا خود حج باید به قصد عبادت انجام بدهد.[6]

جواب همین است که می‌گوییم این شخص که از میقات به عنوان اجیر این شخص باشد، منافات ندارد با این‌که قصد عبادیّت لله هم داشته باشد. بله، اگر بگوئیم از میقات تا حج این شخص فقط باید با قصد لله باشد و قصد دیگری نباید باشد تا حجّش درست باشد، این حرف درست است، اما اگر گفتیم نه، این منافات ندارد با قصد این‌که عنوان اجاره را بخواهد انجام بدهد و هر دویش باشد (بگوید من از میقات تا حج خدمت هم می‌کنم اما این مقدار را هم به قصد قربت انجام می‌دهم) اولاً این منافاتی ندارد.

ثانیاً، مطلب مهم این است که دلیلی نداریم بر این‌که از میقات تا خود مکه باز باید به قصد العباده برود، فرض کنید اگر در

میقات او را بیهوش کردند یا این‌که خودش را بیهوش کرد و در مکه به هوش آمد، هیچ اشکالی ندارد. دوباره در مکه محرم شود برای منا و عرفات، دوباره در عرفات به هوش بیاید، این مقدمات هر کدام تا قسمت هر فعلی تا فعل دیگر جزء اعمال حج نیست.

روایت سوم

وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْإِبِلُ يُكْرِيهَا فَيُصِيبُ عَلَيْهَا فَيَحُجُّ وَ هُوَ كِرَاءٌ تُغْنِي عَنْهُ حَجَّتُهُ أَوْ يَكُونُ يَحْمِلُ التِّجَارَةَ إِلَى مَكَّةَ فَيَحُجُّ فَيُصِيبُ الْمَالَ فِي تِجَارَتِهِ أَوْ يَضَعُ تَكُونُ حَجَّتُهُ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً أَوْ لَا يَكُونُ حَتَّى يَذْهَبَ بِهِ إِلَى الْحَجِّ وَ لَا يَنْوِيَ غَيْرَهُ أَوْ يَكُونُ يَنْوِيهِمَا جَمِيعاً أَ يَقْضِي ذَلِكَ حَجَّتَهُ قَالَ نَعَمْ حَجَّتُهُ تَامَّةٌ.[7]

این روایت مرسل است و دو قسمت دارد که قسمت اول روایت مربوط به حجّ بذلی است و ما قسمت دوم را می‌خوانیم. راوی می‌پرسد: شخصی است که کارش این است که شتر کرایه می‌دهد تا مردم به سفر بروند، «فیصیب علیها فیحج»، این را چه معنا کنیم؟ ضمیر «علیها» به إبل برمی‌گردد، «یصیب علی الابل فیحج»؛ یعنی اینکه شترهایش را کرایه می‌کنند برای حج و این هم می‌رود ولی حج انجام می‌دهد؛ یعنی دیگران می‌گویند شترهایت را به ما بده تا حج برویم و این هم همراهشان می‌رود و حج انجام می‌دهد.

در مرآة العقول «یصیب علیها» را این‌گونه معنا کرده است: «أی لأجلها مالاً، تغنی عنه حجته»، از امام(ع) می‌پرسد: حجّی که با پول کرایه شترهایش به دست آورده صحیح است؟[8] معنای عبارت: «فَيُصِيبُ الْمَالَ فِي تِجَارَتِهِ» که روشن است، «أو یضع» در مقابل «یصیب» است، یعنی ضرر می‌کند؛ یعنی مالش را داده اما ضرر می‌کند و مالی به دست نیاورده است. «أتکون حجته تامة أو ناقصه أو لا تکون حتی یذهب به إلی الحج و لا ینوی غیره»، معنای «أو لا تکون» یعنی حجّش تامه نیست تا این‌که از اول خودش یک مالی را به دست بیاورد و با آن مال حج برود و غیر از حج را نیّت نکند. بعد راوی می‌پرسد: «أو یکون ینویهما جمیعاً أیقضی ذلک حجته»؛ آیا این کفایت از حجّ او می‌کند یا نه؟

مرحوم مجلسی در مرآة العقول «أو لا تکون» را این‌گونه معنا می‌کند: «لیس معه تجارة إنما یکری إبله لیذهب بالرجل الحج و لا ینوی شیئاً غیر ذلک»، گفتیم که این روایت چند قسمت دارد:

1. قسمت اول این روایت را خواندیم: «الرجل یکون له الإبل یکریها فیصیب علیها»، گفتیم «مالاً» را در تقدیر بگیریم «فیحج و هو کَرِیٌّ».

2. «أو یکون یحمل التجارة الی مکه فیحج فیصیب المال فی تجارته او یضع أتکون حجته تامة أو ناقصه»،

3. «أو لا تکون (یعنی «لیس معه تجارة») إنما یکری إبله لیذهب بالرجل إلی الحجّ»،

اگر ما «أو لا تکون» را آن طوری که خودمان معنا کنیم یعنی «لا تکون حجته تامة حتی یذهب به»، از اول خودش یک مالی داشته باشد تا با آن حج برود «و لا ینوی غیره». سوالات قبلی این بود که این کری است و شترش را کرایه داده و همراه اینها حج می‌رود و آنجا نیت حج می‌کند، اما سؤال آخر این است که «أو لا تکون» یعنی «لا تکون حجته تامه إلا یذهب به إلی الحجّ»، از اول نیت حج را داشته باشد «و لا ینوی غیره».

به نظر ما این است اما آنچه که مرحوم مجلسی فرموده حرف دیگری است.

4. «أو يكون ينويهما جميعاً»، از اول هر دو را قصد می‌کند، هم تجارت و هم حج را، «أيقضى ذلک حجته، قال نعم، حجته تامةٌ».

بنابراین از روایت استفاده می‌شود اگرچه از اول قصد حج نداشته و بعدا مالی به دست آورد و حج انجام داد، این صحیح است.

دیدگاه مرحوم حکیم و ارزیابی آن

مرحوم حکیم می‌فرماید: روایت سوم «فحمله على ذلک أقرب»؛ حملش بر اینکه ما بگوئیم از خود میقات تا مکه را باید سفرش به عنوان قصد العباده باشد اقرب است.[9] بعد به این «و لا ینوی غیره» تمسک می‌کند که خیلی تعجب است که هیچ مؤید و شاهدی برای ایشان نمی‌شود. بعد می‌گویند این روایت اصلاً مرسل است. حال از اول می‌فرمودند روایت مرسل است اما آن اشکال دلالی را نمی‌کردند، بالأخره با قطع نظر از ارسال، از روایت استفاده می‌شود کری که شترهایش را کرایه می‌دهد بعداً برایش بدا حاصل می‌شود که خودش حج انجام بدهد، حجّش صحیح است ولو از بلد نیت برای حج را نداشته باشد.

بنابراین اولاً، آیه ظهور ندارد که از ابتدا باید قصد ذهاب به حجّ کرده باشد. ثانیاً، روایات هم ظهور بسیار روشنی دارد در اینکه سفر خودش به عنوان اینکه انسان قصد انجام واجب کند بالوجوب النفسی چنین چیزی در باب حج نیست و از روایات هم همین استفاده می‌شود. در نتیجه مدلول روایات با ظاهر آیه علی السویه است؛ یعنی نتیجه‌ی نهایی این می‌شود، ظاهر و مدلول روایات با ظاهر و مدلول آیه شریفه یکی است و هر دو دلالت دارند بر این‌که سفر خودش، وجوب نفسی ندارد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] سوره حجّ، آیه 27.

[2] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ» سوره توبه، آیه 38.

[3] تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة ـ الحج، ج1، ص: 215.

[4] الكافي (ط ـ الإسلامية)، ج4، ص: 275، ح6؛ الفقيه 2- 430- 2885؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 58، ح14233- 2.

[5] الكافي 4- 275- 7؛ الفقيه 2- 428- 2880؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 59، ح14235- 4.

[6] مستمسك العروة الوثقى، ج10، ص: 154.

[7] الكافي 4- 274- 2؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 59، ح14236- 5.

[8] «قوله عليه السلام:" فيصيب عليها" أي لأجلها مالا. قوله عليه السلام:" تغني عنه" أي تجزي عنه حجته. قوله عليه السلام:" أو يضع" أي يخسر و لا يربح. قوله عليه السلام:" أو لا تكون" أي ليس معه تجارة بل إنما يكري إبله ليذهب بالرجل إلى الحج و لا ينوي شيئا غير ذلك أو ينويهما معا، أي إذهاب الغير إلى الحج و التجارة معا أ يقضي ذلك حجته؟ أي هل يكون ذلك الرجل قاضيا و مؤديا لحجة الإسلام؟ فالظاهر أن قوله" يكون له الإبل يكريها" مجملا و ما يذكره بعده تفاصيل ذلك المجمل، و يحتمل أن يكون قوله" أو لا يكون حتى يذهب به" إعادة للأول و فيه احتمالات آخر.» مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج17، ص: 160.

[9] «و أما الخبر الثالث فحمله على ذلك أقرب، فإن قول السائل: «و لا ينوي غيره» ظاهر في ذلك جداً. مضافاً إلى ضعف سنده بالإرسال، كما عرفت في مبحث البذل..» مستمسك العروة الوثقى؛ ج10، ص: 154.